

سامری خیرخواه و جواز سقط جنین

زینب دهقانی نیستانی^۱
علیرضا آل بویه

چکیده

مقاله جودیت جارویث تامسون با عنوان «در دفاع از سقط جنین» یکی از تأثیرگذارترین مقالات در مسئله مهم سقط جنین از منظر اخلاقی است؛ به گونه‌ای که پس از انتشار آن در سال ۱۹۷۱م. تاکنون بیشترین بازچاپ و نقد و بررسی را به خود اختصاص داده است. وی در مقام استدلال بر مدعای خویش از تمثیل بهره می‌برد و با تکیه بر مثال‌هایی نظیر ویولن‌نواز، هنری فوندا، سارق، شکلات‌های دو برادر و سامری خیرخواه سعی در اثبات مدعای خویش دارد. در مقاله پیش رو یکی از تمثیل‌های او، یعنی داستان سامری خیر-خواه، بررسی و نقد می‌شود و تمایز او میان سامری حداقلی و حداکثری و نیز تمایز میان حقوق و اخلاق به بحث گذاشته خواهد شد.

❖ تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۳۱

۱. پژوهشگر مرکز پژوهشی موسسه آموزش عالی حوزوی معصومیه، (نویسنده مسئول)،

zeynab.dehghani65@gmail.com

۲. استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، alireza.alebouyeh@gmail.com

واژگان کلیدی: سقط جنین، سامری خیرخواه حداقلی، سامری خیرخواه حداکثری، تامسون، ویولن نواز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

سقط جنین از منظر اخلاقی اغلب موضوعی پیچیده و غامض تلقی می‌شود. چنین پیچیدگی‌ای را می‌توان تا حدی به ماهیت متنوع استدلال‌ها به نفع سقط جنین نسبت داد. این استدلال‌ها عموماً به دو شکل ارائه شده است: استدلال‌های شخص محور و استدلال‌های ناظر به استقلال بدن. استدلال‌های شخص محور بر شأن و منزلت اخلاقی موجود زنده در رحم مادر تمرکز دارد؛ در حالی که طبق استدلال‌های ناظر به استقلال بدن، حتی اگر جنین همان جایگاه انسان بالغ را داشته باشد، زن باردار باز هم به لحاظ اخلاقی مجاز به سقط کردن آن است.^۱

جودیت جارویث تامسون^۱ از جمله موافقان سقط جنین است که این کار را در موارد بارداری ناخواسته^۲ می‌پذیرد: بارداری ناشی از تجاوز به عنف و بارداری حاصل از ناکارآمدی وسایل جلوگیری از بارداری. مقاله تامسون با عنوان «دفاع از سقط جنین» یکی از تأثیرگذارترین مقالات در این موضوع از منظر اخلاقی است؛ به گونه‌ای که پس از انتشار آن در سال ۱۹۷۱م. تاکنون بیشترین بازچاپ و نقد و بررسی را داشته است.^۳ تامسون از جمله کسانی است که استدلال خود در دفاع از سقط جنین را بر استدلال ناظر به استقلال بدن بنا می‌کند.

پیش از انتشار مقاله تامسون، غالب استدلال‌ها در موضوع سقط جنین بر محور شخص بودن یا نبودن جنین بوده است؛^۴ اما تامسون با قبول شخص بودن جنین، سعی می‌کند تا خواننده را متقاعد سازد که پیش فرض شخص بودن مسئله‌ای اساسی و تعیین کننده در جواز یا عدم جواز سقط جنین نیست.

تامسون، مانند برخی دیگر از فیلسوفان، در مقام ارائه استدلال از تمثیل بهره می‌برد و با تکیه بر مثال‌هایی نظیر ویولن نواز، دست هنری فوندا، سارق، شکلات‌های دو برادر و سامری خیر خواه، سعی در اثبات مدعای خویش دارد. اساسی‌ترین استدلال تامسون مبتنی

1. Judith Jarvis Thomson

بر تمثیل ویولن نواز است که محور اکثر نقد و بررسی‌های دیدگاه وی بوده است.^۵
تامسون از ما می‌خواهد تا این داستان را در نظر بگیریم:

«تصور کن صبح از خواب بیدار می‌شوی و خود را در بستر متصل به ویولن نوازی بی‌هوش و مشهور می‌یابی. او مبتلا به بیماری کلیوی کشنده‌ای است که بررسی‌های "انجمن دوستداران موسیقی" نشان می‌دهد که تو تنها فردی هستی که گروه خونی مناسب برای نجات او داری. آن‌ها تو را ربوده‌اند و جریان خون تو را به ویولن نواز متصل کرده‌اند. مدیر بیمارستان به تو توضیح می‌دهد که: "ما متأسفیم. اگر در جریان کار بودیم، هرگز این کار را نمی‌کردیم؛ اما به هر حال این اتفاق افتاده و اگر تو اکنون جریان خون خود را از او جدا کنی، مرگ او حتمی خواهد بود؛ اما نگران نباش. این اتصال تنها نه ماه طول خواهد کشید. آیا از لحاظ اخلاقی ملزم هستی که در بستر و متصل به ویولن نواز باقی بمانی؟ البته اگر این کار را انجام دهی، لطف بزرگی کرده‌ای؛ اما اگر این اتصال بیشتر از این‌ها طول بکشد چطور؟ اگر به تو بگویند همه حق حیات دارند و ویولن نواز هم حق حیات دارد و بر فرض که تو حق داری تصمیم‌گیری که چه بر سر بدنت بیاید، اما حق حیات ویولن نواز مهم‌تر از حق تصمیم‌گیری تو بر آنچه بر سر بدنت می‌آید است؛ لذا تو نمی‌توانی خود را از او جدا کنی» (Thomson, 1971, P. 48-49).

تامسون بارداری ناخواسته ناشی از تجاوز به عنف و ناکارآمدی وسایل جلوگیری از بارداری را شبیه اتصال جریان خون ویولن نواز به شخص می‌داند. او می‌گوید همان‌گونه که تو از لحاظ اخلاقی ملزم نیستی تا به ویولن نواز متصل بمانی تا از جریان خون تو استفاده کند، زن بارداری که در اثر تجاوز به عنف یا نقص در وسایل جلوگیری از بارداری باردار شده است نیز مجبور نیست تا نه ماه حاملگی را تحمل کند؛ چرا که او به چنین حق استفاده از بدنش را نداده است و او را به استفاده از بدن خود دعوت نکرده است.

او در ادامه سناریوهای دیگری را مطرح می‌کند تا استدلال خود در تمثیل ویولن نواز را تقویت کند. یکی از این سناریوها تمثیل سامری خیرخواه است. تامسون در

این قسمت از استدلال خود داستانی از انجیل لوقا را بیان می کند که به گفته او شاید همه کودکان آن را در مدارس شنیده باشند. او در بیان استدلال خویش نوعی تمایز در انواع سامری قائل می شود و با توجه به همین تمایز سعی در اثبات اخلاقی بودن سقط جنین دارد.

تامسون با تمسک به داستان سامری خیر خواه، درصدد بیان این دیدگاه است که همان طور که به لحاظ قانونی ملزم نیستیم تا سامری خیر خواه باشیم، به لحاظ اخلاقی نیز الزامی برای چنین کاری نداریم و یا به عبارتی ملزم نیستیم تا به ویولن نواز متصل باقی بمانیم و یا زن باردار، بارداری را به سرانجام برساند. در واقع تامسون به جای استفاده از اصطلاحات رایج فلسفی در باب الزامات اخلاقی و اقدامات فراوظیفه، داستانی را بیان می کند که در نهایت استدلال او را بی اساس جلوه می دهد.

۱. استدلال سامری خیر خواه

استقلال بدن یا حق تصمیم گیری زن درباره اینکه چه چیزی بر سر بدنش بیاید، مقدمه تامسون در استدلالش است. به اعتقاد او هر چند جنین حق حیات دارد، اما این حق جنین شامل حق استفاده از بدن مادر نمی شود. تامسون همچنین این مسئله را مسلم می داند که اگر کسی را از حقتش محروم کنند به او ظلم کرده اند؛ درست مانند زمانی که جعبه شکلاتی را مشترکاً به دو برادر داده باشند و برادر بزرگ تر از دادن سهم برادر کوچک امتناع ورزد. در اینجا مسلماً برادر بزرگ تر رفتاری ظالمانه داشته است؛ اما ویولن نواز سهمی در استفاده از کلیه های تو ندارد و اگر تو خود را از او جدا کنی، به او ظمی نکرده ای. هر چند ویولن نواز حق دارد که زنده بماند و کشته نشود، اما این حق او شامل حق استفاده از بدن تو نمی شود.

در حقیقت تامسون اعتقاد دارد باید در مفهوم حق حیات تجدیدنظر شود و آن را این گونه تعبیر می کند که حق حیات، حق ظالمانه کشته نشدن است و نه فقط حق کشته نشدن. او این گونه، سعی می کند تا این واقعیت را که ویولن نواز حق حیات دارد، با این

واقعیت که تو در جدا کردن خود از او و در نتیجه کشته شدن ویولن نواز مرتکب ظلمی نشده‌ای با هم سازگار کند (Thomson, 1971, p. 5). در نتیجه اگر اصلاح تامسون در مفهوم حق حیات پذیرفته شود، دیگر کافی نیست ثابت کنیم که سقط جنین قتل به شمار می‌آید؛ بلکه باید ثابت کنیم سقط جنین قتلی ظالمانه است.

با این حال به اعتقاد تامسون، شاید مواردی وجود داشته باشد که در آن جدا شدن از ویولن نواز و یا کشتن جنین ظالمانه به نظر برسد؛ مثلاً زمانی که قرار است تو تنها یک ساعت به ویولن نواز متصل باشی و در این اتصال هیچ آسیبی هم به تو نخواهد رسید. آیا اگر تو این اجازه را به او ندهی، کار قبیحی انجام نداده‌ای؟ در مورد زن باردار نیز همین گونه است. اگر قرار باشد بارداری فقط یک ساعت طول بکشد و نه نه ماه و بارداری هیچ خطری برای زن نیز در پی نداشته باشد، حتی در صورتی که بارداری ناشی از تجاوز به عنف بوده باشد، زن باید اجازه استفاده از بدن خود را برای یک ساعت به جنین بدهد و اگر این کار را نکند، مرتکب کاری قبیح شده است؛ درست مانند اینکه این بار جعبه شکلات‌ها را فقط به برادر بزرگ‌تر بدهند و او با بی‌رحمی شکلات‌ها را بخورد؛ در حالی که برادر کوچک با حسرت به او نگاه می‌کند. هرچند کار برادر بزرگ‌تر ظالمانه نیست، اما او قطعاً فردی بی‌عاطفه، بی‌احساس و احتمالاً حریص است (Thomson, 1971, p. 58-60).

به اعتقاد تامسون نباید «او حق دارد» را از «او باید» نتیجه گرفت. اگر کسی بخواهد این برداشت را از این دو عبارت بکند، مسلماً باید قبول کند که مواردی وجود دارد که فرد به لحاظ اخلاقی ملزم نیست تا به ویولن نواز متصل باقی بماند و یا زنی جنین خود را حفظ کند. به عبارت دیگر، هیچ کس از نظر اخلاقی ملزم نیست تا دست به فداکاری‌های بزرگ بزند؛ یعنی برای نجات جان یک شخص نه سال و یا نه ماه از تمام علایق و تعهدات و وظایف دیگر خود صرف نظر کند (Thomson, 1971, p. 60-62).

همان‌طور که اشاره شد، تامسون می‌پذیرد که سقط جنین در ماه‌های آخر، به دلایل بی‌اهمیتی مانند رفتن به مسافرت و تفریح، پذیرفتنی نیست؛ اما با این حال معتقد

است که نباید از یک نوجوان چهارده ساله که در سه ماهه اول بارداری است و در اثر تجاوز به عنف باردار شده، انتظار داشته باشیم که بارداری را به اتمام برساند. او اعتقاد دارد اگر چنین شخصی تصمیم بگیرد بارداری را به اتمام برساند، از لحاظ اخلاقی کار فوق العاده‌ای کرده است؛ اما این کار فراتر از انتظارات اخلاقی ماست (Thomson, 1971, p. 65).

سپس تامسون برای اینکه نشان دهد ادامه بارداری در این گونه موارد الزام اخلاقی ندارد، بلکه از نوافل و اعمال فراتر از وظیفه به شمار می‌آید، داستانی را از انجیل لوقا نقل می‌کند:

«مردی از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت که گرفتار دزدان شد. او را برهنه و مجروح کردند و نیمه‌جان در راه رها کردند. اتفاقاً کاهنی از آن مسیر می‌گذشت. وقتی او را دید، از مسیر دیگر برفت. همچنین شخص لاوی نیز از همان مسیر عبور می‌کرد. نزدیک آمد و به او نگاه کرد؛ اما از کناره دیگر برفت؛ اما شخص سامری که مسافر بود، او را دید و دلش به رحم آمد. پس جلو آمد و بر زخم‌های او روغن و شراب ریخته و آن‌ها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرد. به کاروان‌سرای رسیده و به او خدمت کرد. بامدادان چون روانه می‌شد دو دینار درآورد و به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی را در حین مراجعت به تو خواهم داد. مسیح بعد از نقل ماجرای سامری می‌گوید: "برو و تو نیز این چنین باش" (لوقا ۱۰:۳۰-۳۵).

تامسون بعد از ذکر حکایت سامری، به داستان کیتی گنویس اشاره می‌کند؛ زنی که در حالی او را به قتل رساندند که ۳۸ نفر شاهد ماجرا بودند و یا صدای فریادهای او را می‌شنیدند، اما هیچ کمکی به او نکردند. وی معتقد است هیچ کدام از آن ۳۸ نفر ملزم نبودند با به خطر انداختن جان خود، مستقیماً برای کمک به آن زن کاری کنند و همچنین آن افراد اخلاقاً ملزم نبودند مدتی طولانی از عمر خویش را صرف نجات جان کسی کنند که هیچ حق ویژه‌ای نسبت به آن‌ها ندارد (Thomson, 1971, p. 65).

تامسون می‌گوید به لحاظ قانونی کسی موظف نیست حتی سامری خیرخواه حداقلی باشد و در هیچ جایی از کشوری که در آن زندگی می‌کند (ایالات متحده) نمی‌توان علیه آن ۳۸ نفر اقامه دعوا کرد؛ اما در اکثر مواقع در همان کشور زنان موظف‌اند نه تنها یک سامری خیرخواه حداقلی، بلکه یک سامری خیرخواه حداکثری نسبت به اشخاص متولد نشده درون خود (جنین‌ها) باشند و تن به ادامه بارداری بدهند. او معتقد است این یک بی‌عدالتی در وضع قوانین است (Thomson, 1971, p. 64).

۲. اشکالات استدلال سامری خیرخواه

سامری خیرخواه، که آخرین تمثیل در مقاله جنجالی تامسون است، اشکالاتی دارد؛ از جمله:

۲-۱. سوءتفاهم در داستان سامری

اگر ماجرای سامری را با توجه به متن آن دنبال کنیم، به نکات دیگری دست خواهیم یافت. ماجرای سامری با سؤال یک وکیل از حضرت عیسی به نقطه اوج خود می‌رسد. وکیل بعد از شنیدن ماجرای سامری از حضرت عیسی می‌پرسد ما باید چگونه عمل کنیم؟ عیسی مسیح در پاسخ او می‌گوید: «به خداوند خدای خود با تمام قلبت و با تمام روحت و با تمام توان خود و با تمام ذهن خود عشق بورز و به همسایه‌ات مانند خودت عشق بورز» (لوقا، ۳۶-۳۷). وکیل در ادامه از حضرت عیسی می‌پرسد: «همسایه من چه کسی است؟»؛ سؤالی که ماجرای سامری را پیش می‌کشد. مسیح در پاسخ این سؤال به ماجرا اشاره کرده و سامری خیرخواه را همسایه شخصی که نیاز به کمک دارد معرفی می‌کند و به وکیل می‌گوید: «برو و تو نیز این چنین باش».

کاکزور^۱ که از منتقدان جدی سقط جنین است، پاسخ حضرت عیسی را این گونه تحلیل می‌کند: «حداقل چیزی که از دیدگاه مسیح می‌توان فهمید این است که این‌ها

احکام و دستورهایی هستند در مورد آن چیزهایی که باید از لحاظ اخلاقی آن‌ها را انجام دهیم، نه آن دسته از افعالی که فراتر از ندای وظیفه هستند؛ مانند فروش همه اموال و تقسیم آن بین فقرا» (Kaczor, 2011, p. 150-151). در نتیجه دوست داشتن همسایه صرفاً یک ندای فراتر از وظیفه نیست، بلکه آن چیزی است که از لحاظ اخلاقی موظف هستیم آن را انجام دهیم.^۶

تامسون نیز از تفسیر این حکایت آگاه است. او در ذیل داستان سامری می‌گوید: «شاید منظور او (مسیح) این بوده است که ما اخلاقاً ملزم به انجام کاری هستیم که سامری خیر خواه انجام داد. شاید او مصرانه از مردم می‌خواسته است که کاری بیش از آنچه را اخلاقاً ملزم به انجام آن هستند انجام دهند» (Thomson, 1971, p. 63).

اودر ادامه تأکید می‌کند که قانون معمولاً کسی را وادار نمی‌کند تا یک سامری خیر خواه باشد؛ اما حتی اگر انتقاد تامسون در مورد الزامات قانون صحیح باشد، باز هم ممکن است که ما به لحاظ اخلاقی ملزم به کمک به افراد نیازمند باشیم. طبق سخن حضرت عیسی همسایه ما کسی است که نیاز به کمک دارد و ما نیز می‌توانیم به او کمک کنیم. به گفته کاکزور این تفسیر به خوبی با نظام اخلاقی مسیح مطابقت می‌کند. در نتیجه همان‌طور که کاکزور می‌گوید: «ما باید همان‌طور که خودمان را دوست داریم همسایه خودمان را هم دوست داشته باشیم و هم چنین موظف به مراقبت‌های ویژه از افراد نیازمند هستیم؛ مانند جذامی‌ها، فقرا، بی‌خانمان‌ها و نیز حفظ کودکانی که ناخواسته به دنیا آمده‌اند».^۷ (Kaczor, 2011, p. 151)

تامسون در استفاده از داستان سامری خیر خواه دچار سوء تفاهم شده است. او داستان سامری خیر خواه را برای تقویت استدلال خود به کار گرفته، اما در نهایت منجر به تضعیف ادعای او شده است؛ چراکه برداشت وی از سخن حضرت عیسی برداشتی نادرست بوده و به گفته کاکزور تامسون به داستانی بی‌ربط برای تقویت استدلال خود

تمسک کرده است و شاید بهتر بود از داستانی کمک بگیرد که حداقل وجه شباهت را بتواند در آن به خوبی نمایش دهد. در واقع همان طور که ما نمی‌توانیم از داستان خرگوش و لاک‌پشت برای توجیه تلاش و کوشش نکردن استفاده کنیم و یا از داستان سه برادر که خانه‌هایی از کاه، چوب و آجر ساختند برای توجیه بازی کردن به جای کار کردن استفاده کنیم، به همان صورت نیز نمی‌توانیم از داستان سامری خیرخواه برای توجیه کمک نکردن به فرد نیازمند استفاده کنیم (Kaczor, 2011, p. 151).

در نتیجه داستان سامری خیرخواه نمی‌تواند این ادعا را که حفظ جنین و ادامه بارداری کاری فراتر از ندای وظیفه است ثابت کند؛ زیرا سامری انجیل لوقا دست به کاری خارق‌العاده نرزد، بلکه عملی که در حق آن فرد بینوا انجام داده است، مطابق با نظام اخلاقی حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام، از وظایف اخلاقی او به شمار می‌رفته است. بنابراین ادامه بارداری و حفاظت از جان جنین نیز یک عمل خیرخواهانه نیست، بلکه از وظایف و الزامات اخلاقی به شمار می‌آید.

۲-۲. تمایز ساختگی در انواع سامری

تامسون سامری خیرخواه انجیل لوقا را به دو نوع سامری خیرخواه حداکثری و سامری خیرخواه حداقلی تقسیم می‌کند. سامری خیرخواه حداکثری کسی است که توقف کرده و به مرد زخمی کمک می‌کند؛ اما کاهن و لاوی سامریان خیرخواه حداقلی هستند. او سامری خیرخواه حداکثری را شخصی می‌داند که پا را فراتر از ندای وظیفه بگذارد و کارهایی بکند که نه تنها واجب نیست، بلکه از نوافل اخلاقی است؛ اعمال قهرمانانه‌ای که برای یک فاعل اخلاقی حداقلی لازم نیست. به نظر او این فوق‌العاده است که شخصی ۵۰٪ از درآمد خود را صرف فقرا کند، اما نکردن این گونه کارهای سخاوتمندانه، فرد را به شخصی شرور تبدیل نمی‌کند. بنابراین هرکسی می‌تواند از این کارهای قهرمانانه امتناع کند و با وجود این، تحت عنوان آنچه تامسون از آن به سامری خیرخواه حداقلی یاد می‌کند باقی بماند؛ زیرا مرتکب هیچ تخلف اخلاقی‌ای نشده است.

درست مانند ماجرای کیتی گنویس که اگر شخصی به پلیس زنگ می‌زد و یا حتی این کار را هم نمی‌کرد، یک سامری خیرخواه حداقلی به شمار می‌رفت و اگر مداخله می‌کرد و جان خود را به خطر می‌انداخت، دست به کاری باشکوه زده بود و یک سامری خیرخواه حداکثری به حساب می‌آمد.

تامسون به‌جای استفاده از اصطلاحات رایج درباب الزامات اخلاقی و اعمال فراوظیفه، نوعی تمایز ساختگی بین انواع سامری قائل می‌شود. او هیچ ملاکی برای تشخیص سامری خیرخواه حداقلی و حداکثری ارائه نمی‌دهد و پاسخی به این پرسش که برای سامری خیرخواه حداکثری بودن باید چه کاری انجام دهیم ندارد و فقط در مثال‌های متعدد مصداق سامری موردنظر خود را معرفی می‌کند.

ویلکاکس^۱ نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و معتقد است «اگر به تعاریف ارائه شده در مباحث اخلاقی در مورد افعال فراوظیفه نگاهی بیندازیم، روشن خواهد شد که آنچه در حکایت سامری اتفاق افتاد یک عمل فراوظیفه نبود، بلکه آن چیزی است که از لحاظ اخلاقی ملزم به انجام آن هستیم» (Wilcox, 2013). از آنجا که مصداق تجسم‌یافته اعمال فراوظیفه قدیسان و قهرمانان اخلاقی هستند، برای فهم بیشتر این دسته از اعمال، باید به تعاریف ارائه شده در توضیح قدیسان و قهرمانان اخلاقی رجوع کرد.

۲-۱. قدیسان و قهرمانان اخلاقی

بحث از قدیسان و قهرمانان اخلاقی برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸ با انتشار مقاله «قدیسان و قهرمانان اخلاقی» اورمسون^۲ در آثار اخلاقی متفکران غربی راه پیدا کرد؛ اما قبل از آن نیز فیلسوفان و متفکران بزرگی در موضوعات مختلف این دو اصطلاح را به کار برده‌اند. برای مثال آگوستین، «قهرمان» را کسی معرفی می‌کند که در راه کلیسا قربانی شده است (Encyclopedia, article-1G2, virtue-heroic). شهیدانی که آگوستین از آن‌ها

1. Wilcox
2. Urmson

یاد می‌کند کسانی هستند که نه تنها فضایل اخلاقی دارند، بلکه با نیت الهی کارهای خیر را انجام می‌دهند؛ اما با این حال قهرمان‌اند؛ زیرا قدیس وصفی است که کلیسا به افراد اطلاق می‌کند.

آکوئیناس از به کار بردن واژه قدیس برای توصیف قهرمانان ابا دارد. او در معرفی قهرمان اخلاقی، از ویژگی‌هایی نام می‌برد که در اخلاق ارسطو به عنوان فضایل اساسی قلمداد شده است. قهرمان با برخورداری از این فضایل، نه تنها رفتارهای خود را در زندگی روزمره اصلاح می‌کند، بلکه به سوی زندگی‌ای الهی حرکت می‌کند. چنین انسانی به دلیل داشتن این فضایل و زندگی برای خدا، انسان کاملی است که هم‌اکنون بر روی زمین زندگی می‌کند (Aquinas, 1947, q.61, a4).

مطابق نظر آکوئیناس، این افراد برای رسیدن به مقام قدیسی باید علاوه بر فضایل اساسی، از سه فضیلت دینی محبت، ایمان و امید نیز برخوردار شوند که آکوئیناس در کتاب *مجموعه الهیات*^۱ به تفصیل درباره آن‌ها به بحث پرداخته است. مجموعه این فضایل اخلاقی و دینی، شخصیت و هویت فرد فضیلت‌مند را تشکیل می‌دهد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد به‌رغم آن‌که در کلمات آگوستین و هم‌چنین آکوئیناس نامی از قدیس برده نشده است، اما فردی که این دو درصدد توصیفش برآمده‌اند، همان قدیس اخلاقی است که بعدها در قرن بیستم، از قهرمان اخلاقی متمایز شد (خزاعی، ۱۳۸۵، ص. ۱۴۸).

در نظر اورمسون، «قدیس» کسی است که اعمال فراتر از وظیفه را، به‌واسطه کنترل نفس و بدون هیچ تلاش و کوششی، در زمانی انجام می‌دهد که تمایلات، عواطف و حب ذات اکثر مردم آن‌ها را از انجام دادن اعمال خیر بازداشته است و قهرمان همین افعال را زمانی انجام می‌دهد که مردم از سر ترس و علاقه به حفظ خود، تصمیم به ترک آن گرفته باشند (Urmson, 1958, p. 700-701).

برخی قهرمان و قدیس اخلاقی را، با توجه به ویژگی‌هایی که نویسندگان مختلف برای ایشان برشمرده‌اند، به سه دسته کلی تقسیم کرده‌اند:

ملکیان قدیسان و قهرمانان اخلاقی را در سه دسته زیر جای می‌دهد:

۱. قدیس در معنای اول کسی است که علایق و محبت‌هایی که مانع انجام وظیفه عموم مردم می‌شود مانع از انجام وظیفه او نشود و به‌رغم تمام مشکلات، انجام وظیفه کند؛ مانند دختر جوانی که از سر محبت و برخلاف تمایلات درونی‌اش به ازدواج، از آن صرف‌نظر می‌کند تا از پدر بیمارش مراقبت کند.

۲. قدیس در معنای دوم کسی است که نه تنها به سبب محبت، از وظیفه اخلاقی خود نمی‌گذرد، بلکه سعی می‌کند جریان محبت را در خود خاموش کند تا مانع اخلاقی زیستن او نشود. در نتیجه با یک کنترل و عزم درونی آن شعله محبت را درون خود خاموش می‌کند.

۳. در معنای سوم، قدیس فردی است که فراتر رفته و محبت او، نه تنها مانع نمی‌شود تا به وظایف اخلاقی‌اش عمل کند، بلکه در میدان جنگ خود را بر روی نارنجک می‌اندازد تا هم‌زمانش آسیب نبیند.

او قهرمانان اخلاقی را نیز مانند قدیسان در سه گروه جای می‌دهد:

۱. قهرمان در معنای اول کسی است که، به‌رغم ترس و دلهره‌اش، وظیفه اخلاقی خود را انجام می‌دهد؛ مانند پزشک رمان طاعون که، با وجود ترس از ابتلا به طاعون، شهر را ترک نمی‌کند و برای کمک کنار بیماران می‌ماند.

۲. در معنای دوم قهرمان کسی است که با ریاضت‌های درونی سعی می‌کند تا ترس و دلهره درونی خود را از بین ببرد. این کار او فراتر از وظایف اخلاقی است؛ زیرا هیچ‌کس دیگران را به سبب امتناع از چنین اعمالی سرزنش نمی‌کند.

۳. قهرمان در معنای سوم آن نیز مانند قدیس در نوع سوم آن است: کسی که دست به اقداماتی می‌زند که دیگران برای انجام دادنش هیچ انتظاری از او ندارند (ملکیان، ۱۳۹۱).

میان برتری معنای اول و دوم در بین فیلسوفان اختلاف است. مثلاً ارسطو معتقد بود قهرمان و قدیس دوم ارزشمندتر از قهرمان و قدیس اول هستند و علاوه بر انجام دادن عمل اخلاقی، فضیلت اخلاقی نیز دارند؛ ولی بسیاری دیگر از فیلسوفان اخلاق با این رأی مخالف‌اند؛ اما در برتری نوع سوم هیچ اختلافی میان ایشان وجود ندارد. به عبارت دیگر، فراتر از وظیفه انجام دادن، اصلاً قابل مقایسه با انجام وظیفه نیست (ملکیان، ۱۳۹۱).

مطابق تعاریف ارائه شده، ترس و تمایل دو عامل اصلی‌ای است که مردم عادی را از انجام دادن اعمال قهرمانانه و قدیسانه بازداشته است و قهرمان و قدیس، به دلیل برخورداری از فضایل و تسلط بر نفس است که قادر به انجام دادن افعال خیر هستند و از این نظر، مقام قدیس از مقام قهرمان بسیار بالاتر است. قدیس به گفته اورمسون، کسی نیست که از نظر اخلاقی فقط برتر از ما باشد، بلکه اخلاقاً برتر از حد تصور و انتظار ماست و بهتر از آنی است که گمان می‌کنیم لازم است تا مردم آن‌گونه باشند (Urmson, 1958, p. 700_701).

دل‌سوزی، هم‌دردی، دیگرخواهی، گذشت، ایثار، فداکاری و... از جمله ویژگی‌های قدیسان است که در آثار نویسندگان غربی به آن‌ها اشاره شده است؛ با این تفاوت که این قداست، در نزد برخی نویسندگان، مانند آدامز^۱ با قداست دینی تلفیق شده است؛ به گونه‌ای که قدیس اخلاقی بدون قداست و معنویت دینی معنا ندارد و به جایی رسیده است که مردم می‌توانند در او خدا را ببینند و او نه تنها خدا را دوست دارد، بلکه عشقش را تنها به او ابراز می‌کند. او واسطه بین خداوند و پندگان است و خداوند از طریق وی بر دیگر مردم تجلی می‌کند (خزاعی، ۱۳۸۵، ص. ۱۴۹).

۲-۲-۲. اعمال فراوظیفه و قدیسان اخلاقی

طبق آنچه گذشت، قدیسان و قهرمانان اخلاقی، هر دو، کسانی هستند که متصف به انجام دادن اعمال فراوظیفه‌اند. تعاریف متعددی در زمینه اعمال فراتر از وظیفه ارائه شده است.^۱ تمایز میان این دسته از اعمال با آنچه از لحاظ اخلاقی ملزم به انجام دادن آن هستیم، نخستین بار در عهد جدید به چشم می‌خورد (خزاعی، ۱۳۸۵، ص. ۱۴۹)؛ آنجا که حضرت عیسی -علیه السلام- در پاسخ به این پرسش که چه باید کرد تا به زندگی ابدی رسید؟ می‌گوید «اگر وارد زندگی شدید، فرامین مرا انجام دهید»؛ اما پس از آن می‌افزاید: «اگر کامل شدید، هر آنچه را دارید بفروشید و به فقرا بدهید؛ آن‌گاه شما در

1. Adams

آسمان‌ها الگو خواهید بود» (متی، ۱۹: ۱۶-۲۴). در واقع حضرت عیسی بخشیدن تمام اموال و صرف هزینه آن در راه خدمت به دیگران را مصداقی از اعمال فراتر از وظیفه معرفی می‌کند و تکامل اخلاقی فرد را در انجام دادن چنین اعمالی می‌داند.

مفهوم قدیس و قهرمان در اخلاق جدید با آنچه در سنت مسیحی وجود داشته فاصله زیادی گرفته است؛ زیرا در سنت مسیحی، زهد، پرهیزکاری، ایمان و فضایی که به نحوی ارتباط قدیس را با فضای معنوی و دینی حفظ می‌کنند، در زمره این گونه افعال اند؛ اما در دوران جدید صرفاً افعال دیگرگروانه نیکوکارانه‌ای را در بر می‌گیرد که به صورت افراطی انجام شوند. دل‌سوزی، هم‌دردی، محبت و ایثار از آن جمله‌اند (خزاعی، ۱۳۸۵، ص. ۵۰).

از آنچه گذشت معلوم می‌شود که تامسون بدون در نظر گرفتن هیچ‌یک از تعاریف قدیسان و قهرمانان اخلاقی، سامری انجیل لوقا را مصداق قدیسی می‌داند که دست به اقدامات فراوظیفه زده است و از سوی دیگر بدون در نظر گرفتن تعریف درستی از اقدامات فراوظیفه - که ناظر بر تعریف قدیسان است - کار سامری را عملی فراتر از وظایف اخلاقی توصیف می‌کند و این گونه کارها را برای افراد از لحاظ اخلاقی ضروری نمی‌داند.

درواقع تامسون با برداشت غلط خود از عمل سامری، زن بارداری را که تصمیم به ادامه بارداری می‌گیرد، مصداق سامری خیرخواه حداکثری می‌داند و تصمیم او را عملی فراتر از وظیفه تصور می‌کند. در نتیجه به نظر تامسون، اگر زن تصمیم به ادامه بارداری نداشته باشد و بخواهد جنین را سقط کند، فقط از سامری خیرخواه بودن امتناع کرده است و کسی چنین فردی را سرزنش نمی‌کند. اما با توجه به آنچه در مورد اعمال قهرمانان و قدیسان بیان شد، روشن است که اگر زن تصمیم به ادامه بارداری هم بگیرد، عمل قهرمانانه و یا قدیس گونه‌ای انجام نداده است تا اگر تصمیم به سقط بگیرد مورد سرزنش واقع نشود؛ بلکه بارداری و حفظ جنین، طبق بیان حضرت عیسی _علیه‌السلام_ از وظایف اخلاقی است و امتناع از ادامه بارداری از منظر اخلاقی مجاز نخواهد بود.

۲-۳. ربط و نسبت سامری خیرخواه و تمثیل ویولن نواز

همان گونه که گذشت، اساسی ترین استدلال تامسون تمثیل ویولن نواز است. او حق حیات ویولن نواز را انکار نمی کند، اما معتقد است این حق او شامل حق استفاده از بدن دیگری نمی شود و به همین ترتیب اعتقاد دارد حق حیات جنین شامل حق استفاده از بدن زن نمی شود. یکی دیگر از نقدهای بیان شده در رد استدلال نهفته در داستان سامری خیرخواه، ارائه مثال های نقض در رابطه با تمثیل ویولن نواز است؛ چراکه استدلال سامری خیرخواه مبتنی بر تمثیل ویولن نواز است و اگر تمثیل ویولن نواز نقض شود، استدلال سامری نیز کارکرد خود را از دست خواهد داد. داستان زیر را تصور کنید:

«فرض کنید شما در یک منطقه مسکونی در سواحل دریا زندگی می کنید. شما قایق کوچکی دارید که گاهی، همراه با خانواده خود، به وسیله آن به سفرها ی طولانی دریایی می روید. حال تصور کنید در یکی از سفرهایتان -به دور از هر سرزمینی- زمانی که در انبار قایق را باز می کنید، متوجه چیزی در گوشه انبار می- شوید. شما چراغ را روشن می کنید و شخص ولگردی را می بینید که در قایق شما پنهان شده و از آذوقه شما خورده است. شما عصبانی هستید؛ چرا که او ولگردی متجاوز است (اما از سوی دیگر فردی بی خطر است)؛ اما شما نمی توانید او را فوراً از قایق بیرون کنید، چون موجب مرگ او می شوید (George, 2009).

آنچه در وهله اول مشخص است، این است که آن ولگرد متجاوز است و حق ندارد در قایق باشد و شما نیز احساس می کنید اجازه دارید تا او را با یک لگد از قایق به بیرون پرت کنید؛ اما او نیز حق حیات دارد و شما حق ندارید بلافاصله این حق خود را اعمال کنید. درواقع شما وظیفه ای موقت درقبال آن ولگرد دارید. شما باید منتظر باشید تا موقعیت مناسبی فراهم شود و سپس او را، بدون اینکه چیزی جاننش را به خطر بیندازد، از قایق خود بیرون کنید. به عبارت دیگر، ولگرد برای بقای خود نیاز دارد از قایق شما استفاده کند و شما نمی توانید حق حیات او را نقض کنید. درواقع، حق حیات ولگرد حق استفاده از قایق شما را برای او فراهم می کند. با این حال این مثال هنوز نمی تواند

ناکارآمدی تمثیل ویولن نواز را اثبات کند؛ چراکه صرفاً به این قضیه اشاره می کند که حق استفاده از اموال و منابع دیگران برای نجات حیات می تواند وجود داشته باشد؛ هرچند در وهله اول هیچ وابستگی ای به آن منابع نداشته باشند.^۹ اما سؤالات زیر را در نظر بگیرید:

۱. آیا وظیفه حمایت از اشخاص، زمانی که انجام دادن این وظیفه در شرایطی سخت باشد، منحل می شود؟

۲. آیا در مورد زنی که ناخواسته باردار شده است، این شرایط سخت می تواند از انجام وظایف او

بکاهد؟ (George, 2009)

اگر قرار باشد قبول کنیم که این وظایف منحل می شوند -درست مانند نظر تامسون در مورد ویولن نواز- نمی توان قبول کرد که تمثیل ویولن نواز در مورد جواز اخلاقی سقط جنین تمثیلی مرتبط است. برای روشن شدن ارتباط نداشتن تمثیل ویولن نواز با بارداری مثالی دیگر را در نظر بگیرید:

«دو برادر دوقلو را که به هم چسبیده اند تصور کنید. کریس و کایل اکثر اوقات کنار هم هستند؛ در حالی که منافع و خواسته ها و علایق آن ها با هم متفاوت است. مثلاً کایل به مهمانی رفتن علاقه دارد، در حالی که کریس ترجیح می دهد در خانه بماند و مطالعه کند. کریس دوست ندارد برادرش کایل مشروب بنوشد؛ چراکه او هم به همان اندازه مست می شود. خیلی خوب بود اگر این دو از هم جدا بودند؛ اما واقعیت این است که اتصال آن ها به یکدیگر به گونه ای است که کایل نمی تواند بدون اتصال به برادرش زنده بماند، در حالی که کریس می تواند حتی با جدایی از کایل هم زنده بماند. شرایط کریس مانند زن بارداری است که قربانی تجاوز به عنف است و یا به دلایلی دیگر، مانند ناکارآمدی وسایل جلوگیری از بارداری، باردار شده است. او هیچ تعهدی را در مورد هیچ فعالیتی که از قبل قابل پیش بینی بوده است، در مورد آن چیزی که بارداری برای او فراهم آورده، قبول نکرده است. کریس هم به همین صورت هیچ تعهدی نسبت به آنچه اتصالش به کایل برای او فراهم آورده است ندارد. این اتصال برای او قابل پیش بینی نبوده، بلکه به واسطه طبیعت به او

تحمیل شده است.

اکنون تصور کنید پزشکی به کریس می‌گوید شما می‌توانید از برادرتان جدا شوید، بدون اینکه هیچ آسیبی به شما برسد؛ اما اگر نه ماه صبر کنید، اندام‌های حیاتی برادرتان نیز به‌اندازه کافی رشد خواهد کرد و هر دو می‌توانید بدون هیچ آسیبی از یکدیگر جدا شوید؛ اما کریس می‌داند هزینه عمل جراحی او در این زمان بسیار ارزان‌تر است تا اینکه بخواهد نه ماه صبر کند. او نمی‌خواهد نه ماه صبر کند؛ در نتیجه بدون رضایت کایل تصمیم به جدایی می‌گیرد و به پزشک دیگری مراجعه می‌کند. دکتر بدون هیچ قضاوتی می‌پرسد آیا شما مطمئن به انجام این کار هستید؟ کریس پاسخ می‌دهد: تصمیم سختی است؛ اما من فکر می‌کنم ضروری است. در نتیجه کریس با احتیاط، زمانی که برادرش کایل خواب است، نزد پزشک رفته و او نیز با تزریق داروی کشنده به قلب کایل او را می‌کشد و بعد از جدایی جسدش را در زباله دانی رها می‌کند» (George, 2009).

کاری که کریس در حق برادر خود کایل کرد، احتمالاً از لحاظ اخلاقی نفرت‌انگیز است. ضمن اینکه کار او خلاف قانون نیز هست. داستان کریس و کایل شبیه داستان ولگرد و قایق است. ولگرد برای استفاده از قایق، رضایت صاحب آن را کسب نکرده بود؛ درست همان‌طور که کایل اجازه استفاده از بدن کریس را کسب نکرده بود. در هر دوی این مثال‌ها شخصی که به گونه‌ای حمایت‌کننده زندگی فرد دیگری است، یک وظیفه موقتی در برابر فرد وابسته به او دارد؛ چرا که اقدام فوری در بیرون کردن ولگرد از قایق و یا جدایی از کریس حق حیات آن دو را نقض می‌کند.^{۱۰}

علاوه بر این، چه قضاوتی در مورد عمل پزشک خواهد شد؟ پزشک اول نگران سلامت هر دو برادر بود و می‌خواست زمانی که هر دوی آن‌ها در سلامت هستند، از یکدیگر جدایشان کند؛ اما پزشک دوم یکی از بیمارانش را به نفع دیگری می‌کشد. عمل او به وضوح نقض وظیفه یک پزشک است. پزشکان وظیفه دارند تا سلامت را در مورد همه بیمارانشان ارتقا دهند؛ بدون اینکه حقوق سایر بیماران را نادیده بگیرند. درست مانند

اینکه هیچ پزشکی اجازه ندارد بیماری را بکشد و اندام‌های او را به بدن چند بیمار دیگر پیوند بزند؛ حتی اگر آن پزشک بگوید عمل او موجه بوده است، زیرا با این کار سلامت سه بیمار را ارتقا داده است. زمانی که زن بارداری به پزشک مراجعه می‌کند، پزشک درحقیقت دو بیمار دارد و طبق آن چیزی که وظیفه یک پزشک است، باید سلامت هر دوی آنها، یعنی مادر و جنین، را در نظر بگیرد.

نکته دیگری که در قیاس دوقلوهای به‌هم‌چسبیده به نظر می‌رسد، میزان مسئولیت در این مثال است که نسبت به ویولن‌نواز، شباهت بیشتری به مسئله سقط جنین دارد. در مثال دو برادر، کریس قادر نیست همراه برادر خود رانندگی کند یا ورزش کند؛ حتی گاهی ممکن است در مجامع عمومی به‌خاطر کارهای برادرش خجالت‌زده نیز بشود؛ اما این‌ها از مسئولیت کریس در حمایت از حیات کایل کم نمی‌کند. زن باردار نیز عموماً در طول بارداری خود بستری نیست و مشکلات او به کریس نزدیک‌تر است تا شخص قلاب‌شده در تمثیل ویولن‌نواز. بنابراین ممکن است به‌دلیل این تفاوت در سطح مسئولیت، جدا شدن شخص از ویولن‌نواز موجه‌تر به نظر برسد؛ درست برخلاف دوقلوهای به‌هم‌چسبیده. همچنین شواهد اخلاقی ما در جدایی از ویولن‌نواز ممکن است قابل تحریف باشد؛ چراکه در تمثیل ویولن‌نواز ما هیچ نسبتی با او نداریم و او یک غریبه است و در نتیجه مسئولیتی درقبال او حس نمی‌کنیم؛ اما دوقلوها باهم برادرند و ما این حس را در مورد اعضای خانواده خود نداریم. البته همان‌طور که بونین نیز به این مسئله اشاره می‌کند، این حرف به این معنا نیست که کشتن غریبه‌ها نسبت به کشتن اعضای خانواده موجه‌تر است (Boonin, 2003, p. 137).

اما چیزی که واضح است این است که اعضای خانواده به یکدیگر اعتماد دارند؛ چیزی که بین غریبه‌ها وجود ندارد و به همین علت است که کایل به برادرش اطمینان دارد و به ذهنش خطور نمی‌کند که کریس بخواهد با قتل او خود را جدا کند. به هر حال ماهیت عجیب مثال برادران دوقلو ممکن است بر شواهد اخلاقی ما سایه افکند و در قضاوت ما تأثیرگذار باشد؛ چراکه سناریوی دوقلوهای به‌هم‌چسبیده بسیار واقعی‌تر از

مثال ویولن نواز است. بنابراین ممکن است واکنش اولیه ما درمورد ویولن نواز -به دلیل غریبه بودن- این باشد که جدا شدن از او اخلاقاً مجاز است؛ اما ما باز هم نیاز به بررسی- های دقیق تر داریم. تمثیل زیر را تصور کنید:

فرض کنید جودیث جارویث تامسون یک روز صبح از خواب بیدار شود و خود را متصل به یک ویولن نواز بیابد. او باید بر مبنای تمثیل زیرکانه اش خود را از ویولن نواز جدا کند. تامسون می داند که ویولن نواز در وضعیت بدی قرار دارد، اما با این حال او حق ندارد از کلیه های تامسون استفاده کند. پس او از جایش بلند می- شود؛ اما زمانی که می ایستد احساس سرگیجه کرده و چشمانش تاری می شود. تامسون با یک جهش به تخت باز می گردد و خود را به ویولن نواز متصل می کند. او بلافاصله سلامت خود را بازمی یابد. اینجاست که تامسون متوجه می شود این، همه آن چیزی نبوده است که در تمثیل ویولن نواز وجود داشته است. اکنون او هم یک مزاحم است؛ درست همان طور که خودش درمورد ویولن نواز می گفت؛ اما او چاره دیگری ندارد. ویولن نواز بیدار می شود و تامسون را متصل به خود می بیند (George, 2009).

در اینجا داستان تامسون وارد یک پیچ مضحک می شود. اگر ویولن نواز به او بگوید تو حق استفاده از کلیه های من را نداری، تامسون چه پاسخی خواهد داد؟ اگر او بگوید من حق حیات دارم و این حق بزرگ تر از حق استفاده تو از کلیه های من است و یا بگوید من حق حیات دارم و تو وظیفه داری حق استفاده از کلیه های من را به من بدهی، پس باید از آنچه در اعتراض به داستان سامری خیرخواه محبوبش -درمورد سقط جنین- به دنبالش بوده، دست بکشد. در نتیجه اگر مثال های تامسون را مانند نمونه های بیان شده بازسازی کنیم، شواهد اخلاقی ما تغییر خواهد کرد.

مشکل تمثیل ویولن نواز این است که ما خودمان در مثال شرکت می کنیم، اما در واقع این یک مثال تخیلی است که به راحتی می شود آن را دست کاری کرد و آن را در مسیری خلاف خواسته تامسون قرار داد؛ اما مثال دوقلوها و ولگرد به این شکل به خطر

نمی‌افتد؛ چراکه ما در این مثال‌ها حضور نداریم و عیناً دوقلوها و آن ولگرد را مشاهده می‌کنیم و درمورد رفتاری که با آن‌ها می‌شود قضاوت می‌کنیم.

از آنجا که اساس استدلال سامری خیرخواه بر پاسخ بصری ما به تمثیل ویولن‌نواز تکیه دارد، این مسئله قابل توجه است که اگر تمثیل ویولن‌نواز شکست بخورد، کل استدلال سامری نیز به خطر می‌افتد. در نتیجه داستان سامری یک تلاش بی‌ثمر در حمایت از زنان بارداری است که به دنبال سقط جنین‌های خود هستند.

۲-۴. سامری خیر خواه و قتل ظالمانه

همان‌گونه که گذشت، تامسون معتقد است که حق حیات داشتن، حق کشته نشدن نیست؛ بلکه حق ظالمانه کشته نشدن است. در نتیجه مدعی می‌شود که درمورد سقط جنین باید ثابت کنیم سقط قتلی ظالمانه است و از آنجا که جنین حقی در استفاده از بدن زن نداشته است، پس در امتناع زن در دادن اجازه استفاده از بدنش به جنین، ظلمی صورت نگرفته است و در نتیجه کشتن جنین ظالمانه نیست.

بار دیگر مثال ویولن‌نواز تامسون را در نظر بگیرید. جدایی از ویولن‌نواز با چه روشی انجام خواهد شد؟ اگر شما فقط سیم‌هایی را که به وسیله آن‌ها به او متصل هستید از خود جدا کنید، در واقع کاری نکرده‌اید که حقوق جسمانی ویولن‌نواز را نقض کنید. به عبارت دیگر هرچند کار شما باعث مرگ او می‌شود، ولی شما هیچ کاری انجام نداده‌اید که مستقیماً حقوق جسمانی او را نقض کند و باعث مرگ او شود؛ اما اگر بخواهید او را با مسمویت و یا به وسیله یک تبر از خود جدا کنید چطور؟ مسلماً در این نوع جدایی نگاه متفاوتی پیدا خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم به سادگی خود را از ویولن‌نواز جدا کنیم، بلکه باید طوری عمل کنیم که حقوق جسمانی ویولن‌نواز نقض نشود؛ درست همان‌طور که درمورد حقوق جسمانی خودمان نیز همین توقع را داریم.

اگر ما از روش و یا ابزاری استفاده کنیم که مرگ ویولن‌نواز صرفاً به دلیل استفاده از آن ابزار اتفاق بیفتد، قطعاً ما و عمل ما نه تنها سبب مرگ او شده است، بلکه اینچنین به

نظر می‌رسد که ظاهراً ما با استفاده از ابزارهای مختلف قصد کشتن او را نیز کرده‌ایم (Kaczor, 2011, p. 151).

بنابراین درستی تمثیل ویولن‌نواز به ناچار بستگی به این دارد که ما با چه روشی جنین را از بدن مادر جدا کنیم و یا به عبارتی دیگر، جدا شدن فقط صرف قطع اتصال است یا اینکه شبیه استفاده از تبر و یا مسمومیت است؟ به بیان دیگر اگر جدایی ما صرفاً از نوع دوم باشد، آیا ما باز هم یک سامری خیرخواه خواهیم بود؟ آیا در نوع دوم یک سامری خیرخواه حداقلی هستیم یا آنچه تامسون از آن به سامری خیرخواه حداکثری یاد می‌کند؟ برای روشن شدن پاسخ این پرسش‌ها باید راه‌های مختلف سقط جنین را بررسی کرد. دکتر اشما تزر^۱ شیوه‌های سقط جنین را این گونه توصیف می‌کند:

۱. بیرون کشیدن یا ساکشن^۲

در ۱۲ هفته اول بارداری، سقط معمولاً به شیوه‌ای با عنوان ساکشن کورتاژ یا آسپیراسیون مکشی^۳ انجام می‌گیرد. در این روش گردن رحم به آرامی باز می‌شود و محصولات بارداری با یک لوله کوچک مخصوص مکش خارج می‌شود. برای بی‌درد کردن فرد در هنگام جراحی، از انواع داروهای بی‌حسی یا بیهوشی استفاده می‌کنند.

۲. اتساع یا باز کردن رحم به شیوه کشش و کورتاژ^۴

در این روش برای باز شدن دهانه رحم به زمان بیشتری نیاز است و از وسیله دیگری نیز همراه با دستگاه مکش استفاده می‌شود و پزشک با استفاده از نوعی چاقوی جراحی جنین را تراشیده و خارج می‌کند.

۳. اتساع یا باز کردن رحم به شیوه کشش و تخلیه^۱

1. Schmutz
2. Suction curettage
3. vacuum aspiration
4. Dilation and evacuation

برخلاف روش قبل، پزشکی به وسیله یک انبر مخصوص، استخوان‌ها و مجموعه جنین را خرد کرده، سپس آن را از رحم بیرون می‌آورد.

۴. تزریق سالیسین (محلول آب نمک) یا مسمومیت نمک^۲

در این روش، که عمدتاً در سه ماهه دوم بارداری استفاده می‌شود، مایع آمونیون را کشیده، به جای آن سرم نمکی تزریق می‌شود که در نهایت منجر به خروج جنین از رحم می‌شود؛ اما احتمال باقی ماندن جفت در این روش بسیار بالاست.

۵. خارج کردن رحم و جنین از داخل شکم زن^۳

احتمال بارداری مجدد و نیاز به سقط در این شیوه به‌طور کلی از میان می‌رود. این روش شبیه جراحی بوده، به‌نوعی شبیه به عمل سزارین است که از طریق ایجاد شکاف در شکم و دیواره رحم، بند ناف کودک را قطع می‌کنند و با این کار مانع رسیدن اکسیژن به جنین و در نتیجه باعث خفگی او می‌شوند.

۶. سزارین به شیوه تکه‌تکه کردن

در این روش پزشکی به وسیله یک انبر، بدن کودک، به‌غیر از سر او، را از رحم خارج می‌کند و سپس با یک چاقو، مجموعه را برش می‌دهد و از طریق دستگاه ساکشن محتویات مغز او را خارج می‌کند. این کار باعث می‌شود مغز از کار بیفتد و سپس پزشکی کودک مرده را خارج می‌کند (Schmutz, 2002, p. 552).

حال باید به این سؤال پاسخ داد که سقط جنین شبیه کدام روش جدایی است. آیا فقط قطع اتصال است یا شبیه استفاده از ابزارهایی مثل تزریق سم (شبیه تزریق محلول

5. Dilation and extraction

6. Induction

1. Hysterectomy

نمک) یا استفاده از تیر است (مانند روش‌های اتساع و تخلیه)؟ به هر حال با دقت در تمامی این روش‌های سقط، متوجه دو نکته اساسی می‌شویم:

۱. در تمامی این روش‌ها مداخله مستقیم برای سقط صورت گرفته است.
۲. مرگ جنین در داخل رحم مادر به علت همین مداخله مستقیم است. درحقیقت حقوق جسمانی جنین در تمامی این روش‌ها نقض شده است؛ همان حقوقی که درست مانند آن را در مورد خودمان انتظار داریم. (Kaczor, 2011, p. 154).

درواقع تامسون آن‌چنان که برای حقوق جسمانی زن و حق کنترل بدنش تلاش می‌کند، هیچ تلاشی برای حمایت از حق حیات و حقوق جسمانی جنین نمی‌کند. او تصمیم به ادامه بارداری را یک فداکاری بزرگ به حساب می‌آورد و نشان سامری خیرخواه حداکثری را به چنین زنی اعطا می‌کند و در صورت امتناع از ادامه بارداری، او را سامری حداقلی می‌خواند. اما آیا واقعاً زنی که به کشتن جنین خود با چنین روش‌های شوک‌آوری رضایت می‌دهد و بر آن اصرار نیز دارد، مصداقی از یک سامری خیرخواه است؟ چه خیرخواهی‌ای از سوی این زن صورت گرفته است و چه فداکاری‌ای از او سر زده که لایق این وصف باشد. حتی زنی که تصمیم به ادامه بارداری می‌گیرد، آیا جز به وظیفه اخلاقی خود، که همان نقض نکردن حقوق جسمانی شخص دیگر است، عمل کرده که باید این چنین ستوده شود و تصمیمش برای ادامه بارداری مصداقی از اعمال قدیسانه و قهرمانانه باشد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲-۵. سامری خیرخواه و تبعیض جنسیتی

تامسون آن‌چنان در داستان سامری در پی اثبات جواز اخلاقی سقط جنین و دفاع از زنان و حق سقط ایشان است که به گفته پاولی شیک^۱ هیچ توجهی به پدران آن فرزندان^۱ و قوانین سخت‌گیرانه^۲ مربوط به ایشان ندارد (Pavlishek, 1993, P. 347) و به

1. Pavlishek

2. get-tough legislation

احتمال وجود چنین حقوق مشابهی برای پدران هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. سؤال مهمی که برخی منتقدان تامسون از او می‌پرسند این است که چطور با توجه به این استدلال می‌توان پدری را مجبور کرد تا دست به فداکاری بزرگی بزند و مسئولیت کودکی را که او هیچ تمایلی به تولدش نداشته است بپذیرد؟ یا به عبارت دیگر، چطور می‌توان پدری را که یک فاعل عقلانی مستقل است، توسط قانون و یا اخلاقاً مجبور کرد تا مسئولیت کودکی را بپذیرد که صرفاً توسط خواسته و تمایل زن متولد شده است و او هیچ‌گونه خواسته‌ای در مورد تولد او نداشته است؟ زنان چطور و چگونه می‌توانند طبق استدلال تامسون از مسئولیت ویژه خود قبل از تولد کودکانشان شانه خالی کنند، اما پدران تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند این درخواست را بکنند؛ چه قبل از تولد و چه بعد از آن؟ چطور تامسون برای زنان، سامری خیرخواه بودن - حتی از نوع حداقلی - را از نظر اخلاقی ضروری نمی‌داند و نسبت به آن قوانین سخت‌گیرانه معترض است، اما در دفاع از پدرانی که خواستار سقط هستند هیچ سخنی نمی‌گوید؟

همان‌طور که اشاره شد، تامسون ذیل داستان سامری و ماجرای کیتی گنویس می‌گوید بحثی که وارد آن شده است بحثی قانونی نیست؛ اما در ادامه همان حرف، قانون‌گذاری‌های سخت‌گیرانه در مورد جواز سقط جنین را محل اشکال می‌داند و این کار او کمی عجیب است.

آنچه واضح است این است که تامسون میان حقوق و اخلاق خلط کرده است. او در سرتاسر مقاله خود و به شکل واضح‌تر در سامری خیرخواه، در صدد اثبات حق اخلاقی زنان در جواز سقط است. تامسون خود در مورد مسئولیت‌پذیری والدین می‌گوید صرف یک ارتباط زیست‌شناختی، مسئولیتی برای والدین ایجاد نمی‌کند (Thomson, 1971, P. 65) و با این ادعای خود در سرتاسر مقاله در پی دفاع از حقوق اخلاقی زنان در سقط است؛ در حالی که در هیچ جای مقاله‌اش سخنی از پدران این فرزندان نمی‌گوید. او مدعی است زنان باردار حق دارند از مسئولیت بالقوه والدینی شانه خالی کنند و جای این حق را در قانون خالی می‌داند و نسبت به قوانین سخت‌گیرانه اعتراض می‌کند؛ اما

توجهی به این مسئله ندارد که درست همین قوانین در مورد پدران نیز وجود دارد؛ پدرانی که طبق همان قوانین، تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند از بار این مسئولیت شانه خالی کنند. بنابراین در میان سخنان تامسون و تلاش او در اثبات مدعایش، نوعی تبعیض جنسیتی به چشم می‌خورد (Pavlischek, 1993, P. 348).

تامسون به این مسئله توجه نمی‌کند که بارداری حاصل عمل دو فاعل است و در مقاله خویش فقط در پی اثبات حقوق اخلاقی یکی از فاعل‌هاست. تصور کنید بارداری‌ای اتفاق افتاده است و زن تصمیم دارد این بارداری را ادامه دهد، اما مرد زیر بار این حرف نمی‌رود و تصمیم دارد جنین را سقط کند. تامسون جانب کدام یک از ایشان را خواهد گرفت؟ پدر کودک اگر تن به خواسته زن بدهد، باید نه تنها یک سامری حداقلی باشد، بلکه باید یک سامری حداکثری نیز باشد؛ چراکه باید متحمل هزینه‌های بسیاری شود و حتی بعد از تولد و تا بلوغ تمام هزینه‌های او را که شامل هزینه تحصیل، درمان، تهیه لباس، هزینه تفریح و سرگرمی و... می‌شود، بر عهده بگیرد.

اگر بخواهیم مانند خود تامسون باشیم، باید بگوییم اگر پدر با تصمیم مادر موافقت کند، قابل تحسین است و کار بسیار بزرگی انجام داده است و اگر نه، ظلمی مرتکب نشده و رفتاری ناعادلانه نداشته است؛ چون نمی‌توان او را مجبور کرد تا یک سامری خیرخواه باشد. در نتیجه تامسون با بی‌توجهی به شأن و منزلت یکی از دو فاعل مستقل در تحقق بارداری، دچار تبعیض جنسیتی شده است و خود را در مظان فمینیست بودن قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تامسون در دفاع خود از سقط جنین در موارد بارداری ناخواسته (تجاوز به عنف و ناکارآمدی وسایل جلوگیری از بارداری)، از مثال‌های متعددی بهره می‌برد که اساسی‌ترین آن‌ها تمثیل ویولن‌نواز است و برای تقویت آن، مثال‌های دیگری را نیز طراحی می‌کند. آخرین تمثیل او حکایتی از انجیل لوقا است که برخلاف تصور او نه تنها تمثیل ویولن‌نواز او را تقویت نمی‌کند، بلکه با خلط بین حقوق و اخلاق، وارد کردن عوامل

بی‌ربط، استفاده نکردن از اصطلاحات رایج اخلاقی در باب اعمال فراوظیفه در توضیح انواع سامری و سوءبرداشت‌هایش از حکایت سامری و در نتیجه ارائه تفسیری غلط، که برخلاف نظام اخلاقی حضرت عیسی - علیه السلام - است، باعث تضعیف استدلال خویش می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. دلیل این ادعا را نیز چنین بیان کرده‌اند که زن حق کنترل بدن خود را دارد و حق دارد در مورد آنچه قرار است بر سر بدنش بیاید، تصمیم بگیرد. ر.ک، آل بویه، علیرضا، حق زن بر کنترل بدن خود، *تقدم و نظر*، سال ۱۶، شماره دوم، ۱۳۹۰.

۲. تامسون در تقسیمی بی‌سابقه، بارداری را به دو نوع بارداری خواسته و بارداری ناخواسته تقسیم می‌کند و سقط جنین را در دو مورد از موارد بارداری ناخواسته، تجاوز به عنف و ناکارآمدی وسایل جلوگیری از بارداری، و نیز در بارداری خواسته آنجا که جان مادر و جنین در خطر باشد، اخلاقاً مجاز می‌داند. استدلال سامری تامسون ناظر به بارداری ناخواسته در تقسیمات اوست.

۳. مقاله تامسون با عنوان «دفاع از سقط جنین» (*A Defense of Abortion*)، نخستین بار در اولین شماره مجله *Philosophy and Public Affairs* در سال ۱۹۷۱ منتشر شد. این مقاله شاید یکی از نادر مقاله‌های این مجله باشد که نه تنها بارها تجدیدچاپ شده و ارجاعات بسیاری به آن داده شده است، بلکه یکی از مؤثرترین بانفوذترین مقاله‌های دانشگاهی است که تاکنون درباره سقط جنین منتشر شده است.

(Michael Levine and Damian Cox, (2006) Violinists run amuck in South Dakota: Screen doors down in the badlands, in: *Philosophical Papers*, 35, p. 267)
مقاله تامسون چنان توجه فیلسوفان دیگر را به خود جلب کرده است که حتی در چهلمین سالگرد انتشار آن، گروه فلسفه دانشگاه کلرادوی امریکا، همایشی را با هدف بررسی انتقادی این مقاله مهم، در سوم آگوست ۲۰۱۱ (۱۲ مردادماه ۱۳۹۱) و با حضور سخنرانانی چون فرانسیس بکویت (دانشگاه ییلور)، دیوید بونین (دانشگاه کلرادو)، جان مارتین فیشر (دانشگاه کالیفرنیا) و دان مارکوئیس (دانشگاه کانزاس) در این دانشگاه برگزار کرد (<http://khabarfarsi.com/ext/64527>).

۴. مقدمات استدلال مبتنی بر شخص بودن از این قرار است: ۱. جنین شخص (انسان) است. ۲. هر شخصی (انسان) حق حیات دارد. ۳. جنین حق حیات دارد.

تامسون با اینکه این استدلال را قبول ندارد، اما آن را پذیرفته و معتقد است حتی با قبول چنین مقدمه‌ای باز هم می‌توان سقط جنین را در مواردی توجیه کرد و سپس دیدگاه خود مبتنی بر استقلال بدن (حق کنترل بدن) را مطرح می‌کند؛ ضمن اینکه او جنین را از لحظه لقاح شخص می‌داند.

۵. ر.ک، آل بویه، علیرضا، حق زن بر کنترل بدن خود، *تقدم و نظر*، س ۱۶، ۲، ش ۱۶، ۱۳۹۰.

۶. معمولاً افرادی را که در نزدیکی ما زندگی می‌کنند همسایه خودمان می‌دانیم؛ اما عیسی مسیح معنای همسایه را شامل همه و حتی دشمنان نیز می‌داند. او در مثل معروف سامری، در پاسخ فردی که می‌خواست بدانند چطور می‌تواند به جایگاه ابدی در بهشت دست یابد، می‌گوید «به خداوند خدای خود با تمام قلبت و با تمام روح و با تمام توان خود و با تمام ذهن خود عشق بورز و به همسایه‌ات مانند خودت عشق بورز». سپس داستان سامری را ذکر می‌کند و همسایه را فردی معرفی می‌کند که می‌توانیم به او کمک کنیم. نکته قابل توجه در تفسیر این مثل این است که سامریان و یهودیان دو قومی بودند که صدها سال با هم دشمن بودند. یهودیان سامریان را افرادی بدعت‌گذار می‌دانستند و حتی در آیین آن‌ها سامریان نجس به حساب می‌آمدند. با این حال سامری به فردی که نه تنها غریبه است، بلکه دشمن خارجی نیز به حساب می‌آید، کمک می‌کند. در واقع حضرت عیسی عشق به همسایه را نه تنها در مورد دوستان، هم‌وطنان و آشنایان واجب می‌داند، بلکه آن را تسری می‌دهد و شامل دشمنان نیز می‌داند.

(<http://www.christianbiblereference.org/jneighbr.htm>)

۷. کاکزور می‌گوید: «درست است که قرار نیست یک استدلال در مقام مذهبی علیه سقط جنین ارائه دهیم، اما همین توضیحات برای کسانی که از تعالیم عیسی مسیح پیروی می‌کنند معتبر است و نیز در هدایت رفتار آن‌ها» (Kaczor, 2011, p.151).

۸. ر. ک، اترک، حسین. وظایف اخلاقی دیوید راس. آئینه معرفت، ش ۱۷، ص ۱۲۳-۱۵۰، ۱۳۷۸.
 ۹. این سخن درست برخلاف ادعای تامسون است؛ چراکه او معتقد است حق حیات فرد، حق استفاده از بدن دیگری را به او نمی‌دهد. در این مثال هم حق حیات و لگردد حق استفاده از امکانات و منابع دیگری را به او نمی‌دهد.
 ۱۰. در واقع بازسازی مثال ویولن‌نواز به این شکل، شواهد اخلاقی ما تغییر می‌کند؛ چراکه این بار بر خود آن وضعیت وابستگی تمرکز شده است نه بر آن موجود وابسته.

۱۱. این قوانین در غرب در مورد پدران بی‌مسئولیت (dead-beat Dads) نیز صادق است (Pavlischek, 1993, P. 347).

منابع

- آل بویه، علیرضا. (۱۳۹۰). حق زن بر کنترل بدن خود. نقد و نظر. سال ۱۶، شماره دوم. ص ۶۰-۲۹.
- اترک، حسین. (۱۳۷۸). وظایف اخلاقی دیوید راس. آینه معرفت، ش ۱۷، ص ۱۲۳-۱۵۰.
- خزاعی، زهرا. (۱۳۸۴). قدیسان اخلاقی. پژوهش‌های فلسفی-کلامی. سال ۶، شماره ۲۴. ص ۱۶۵-۱۴۴.
- ملکیان، مصطفی. حسین بن علی، قدیس و قهرمان اخلاقی.
<http://booyebaran.ir/?p=1323>
- Aquinas, Thomas. (1947). *Summa Theological*, Fathers of the English Dominican Province. Benziger Bros.
- Boonin, David. (2003). *A Defense of Abortion*. Cambridge University, Press.
- George, Anthony. (2009). *Good Samaritan on Life Support*. <http://rtlcc.org/docs/TonyGoodSamaritan.pdf>.
- Kaczor, Christopher. (2011). *the Ethics of Abortion Women's Rights, Human Life, and the Question of Justice*. Routledge.
- Pavlischek, Keith J. *Abortion Logic and Paternal Responsibilities*, Public Affairs Quarterly, Vol. 7, No. 4, 1193. And pp. 341-361 Published by: University of Illinois Press on behalf of North American Philosophical Publications Stable

URL: <http://www.jstor.org/stable/40435859> .Accessed:
17/07/2011 14:0

- Schmutz, Stephanie D. (2002). Infanticide or Civil Rights for Women: Did the Supreme Court Go Too Far in Stenberg v. Carhart? *Houston Law Review*, 39, 530° 566.
- Thomson, Judith Jarvis. (1971). A Defence of Abortion, in: *philosophy, and Public Affairs*.
- Urmson, J.O. (1958). Saints and heroes. In A. I. Melden (ed.), *Essays in Moral Philosophy*. University of Washington Press.
<http://www.christianbiblereference.org/jneighbr.htm>
- Wilcox, Clinton. A Critique of Judith Jarvis Thomson's A Defense of Abortion. <http://blog.secularprolife.org/2013/03/a-critique-of-judith-jarvis-thomsons.html>,
- <http://www.christianbiblereference.org/jneighbr.htm>
- <http://www.encyclopedia.com/article-1G2-3407711600/virtue-heroic.html>.